

۲۴۲ ۵۴۸۷

به نام خدا

■
بیله
■

www.ketab.ir

نویسنده: زهرا دانش



پيله

سرشناسه : خسروی میرزایی، زهرا، ۱۳۸۲-
عنوان و نام پدیدآور: پيله / نویسنده زهرا خسروی (زهرا دانش).
مشخصات نشر: تهران: نسل روشن، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۱۱۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۴۷-۷۳۰-۱
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: سرگذشتنامه -- مجموعه‌ها
موضوع: Biography -- Collections
رده بندی کنگره: ۲۰۴
رده بندی دیویی: ۹۲۰/۰۲
شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۸۹۰۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

نویسنده: زهرا دانش

گرافیک: علیرضا زمانی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰

ناشر: نسل روشن | تیراژ: ۱۰۰ نسخه

قیمت: ۴۵,۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۴۷-۷۳۰-۱

نشانی: تهران- خیابان انقلاب- خیابان دانشگاه -
خیابان شهید نظری- پلاک ۶۱ طبقه چهارم واحد ۴۴B
تلفن تماس: ۶۶۹۵۳۱۲۶ - ۰۲۱

www.nasleroshan.com

۷----- مقدمه

۱۳----- آغاز

۲۱----- بخش اول

۲۷----- بخش دوم

۳۹----- بخش سوم

۴۷----- بخش چهارم

۵۹----- بخش پنجم

۶۷----- بخش ششم

۷۵----- بخش هفتم

۸۱----- بخش هشتم

۸۹----- بخش نهم

۹۵----- بخش دهم

۱۰۱----- بخش یازدهم

۱۰۷----- بخش دوازدهم

مقدمه

یک هفته پس از شروع ایام قرنطینه و تعطیلی بسیاری از اماکن عمومی، درست زمانی که بیرون رفتن از خانه قدغن شد، موج گسترده‌ای از اعتراضات مردم نسبت به خانه‌نشینی و بیکار ماندن، گاهی به زبان طنز و گاهی با گله و شکایت، در فضای مجازی به پا شد. سه هفته‌ی نخست قرنطینه، زمان زیادی را صرف خواندن پیام‌ها و دیدن استوری‌های دوستان و آشنایان می‌کردم و برای گذران اوقات بی‌حوصلگی‌شان، در به در دنبال سوزه می‌گشتند، و عده‌ی دیگری هم از بیکاری و خانه‌نشینی نهایت لذت را می‌بردند و تا می‌توانستند استراحت می‌کردند. چون پیش از آن، سخت مشغول کار و فعالیت بودند، و وقت کافی برای رهایی از مشغله‌ی ذهنیشان نداشتند. بعضی‌ها، به قول معروف، از نان خوردن افتاده بودند و منبع درآمدی نداشتند. اوضاع مالی‌شان، در این سه هفته،

افتضاح شده بود و از شرمندگی و نگرانی برای تأمین نیازهای خانواده، دچار افسردگی شده بودند. شب عید بود و مردم به هر بهانه‌ای، دنبال خوشی‌های ریز و درشت می‌گشتند. چهارشنبه سوری، عید نوروز و حتی روز طبیعت، تفاوت زیادی با روزهای کسل‌کننده تابستان نداشت. من اما در این میان، به دنبال ایده بودم. ذهنم خلاقیت سابق را، برای داستان‌سرایی نداشت، اما می‌توانستم درباره‌ی موضوعات مختلفی، از جمله همین ایام قرنطینه بنویسم. خیلی‌ها گفتند، ایده‌ی جالبی نیست، طاعون آبرو کامو هم درباره‌ی همین موضوع است، برو و همان داستان‌های خودت را بنویس و...، اما من تصمیم خودم را، گرفته بودم. یک روز تمام، فکر کردم به این نتیجه رسیدم که شاید، حرف خیلی از اطرافیانم درست باشد. شاید چنین ایده‌ای مخاطب زیادی پیدا نکند، شاید کتاب خسته‌کننده‌ای شود، شاید خواندن روزمرگی‌های دیگران، کار وقت‌گیر و حوصله‌سربری باشد، اما من هدف بزرگتری داشتم. باید مجموعه‌ای از گفتگو با افراد مختلف، می‌نوشتم. به هنرمندان سرشناس پیام دادم، تا با آنها مصاحبه کنم. خیال می‌کردم، مردم هرچه قدر آه و ناله کنند و قرنطینه را سرسری بگذرانند، قطعاً هنرمندان وقت خود را بیهوده تلف نمی‌کردند. پس برای الگوسازی و این‌که به مردم عادی بگویم، که ایام قرنطینه بهترین فرصت برای پیشرفتشان خواهد بود، تصمیم گرفتم با هنرمندان شناخته‌شده صحبت کنم، تا درباره‌ی روزهای خانه‌نشینی‌شان بگویند و این‌که، جهت ارتقاء مهارت‌هایشان چه می‌کنند. از آن جا که،

بیج هنرمندان همیشه شلوغ است و صدها پیام، در روز دریافت می‌کنند، موفق نشدم با آنها ارتباط برقرار کنم. اما یک نفر بالاخره جواب من را داد. نمی‌دانم، شاید به خاطر اعتماد نداشتن یا سردواندندم، کاملاً جدی جواب داد: «من این روزا هیچ کار خاصی نمی‌کنم. کاملاً بی‌کارم و از خودم خیلی ناراضیم. بقیه‌ی هنرمندایی هم که می‌شناسم، همین‌طور هستن و فکر نمی‌کنم کسی توی این شرایط، تونسته باشه کار خارق‌العاده‌ای انجام بده.» حس بی‌اعتمادی در لحن ایشان کاملاً مشهود بود. با یک شب بخیر کوتاه، گپ و گفتمان به پایان رسید.

بعد از آن گفتگو، اتفاق جالبی افتاد. خوب که نگاه کردم، متوجه شدم در فضای مجازی، دوستان هنرمند زیادی دارم، که با جدیت در حال تلاشند، اما نه کسی آنها را می‌شناسد، نه کسی از آن‌ها انگیزه و تلاش، تقدیر می‌کند.

یکی از آشنایانم، جزو کادر درمان بود و بهترین گزینه برای مصاحبه. چه کاری بهتر از شنیدن درد و دل‌های یک قهرمان؟ کسی که جان‌ش را کف دست می‌گرفت، و بی‌مهابا به سمت خطر می‌رفت.

استادی را می‌شناختم، که در حرفه‌ی خود، یکی از بهترین‌های دنیای نقاشی بود. دوستی داشتم، که از نه سالگی، نوازندگی را آموخته بود و سال‌ها ویولون به دست گرفته بود، اما به اندازه‌ی کسانی که یک ساله نواختن گیتار یاد می‌گیرند، خواننده می‌شوند و کلی طرفدار پیدا می‌کنند، معروف و محبوب نبود. همین مسئله، باعث شد در اطراف خودم، دنبال

کسانی بگردم، که شاید بیش از یک هنرمند سرشناس، تلاش کرده‌اند، اما همیشه، خودشان، هنرشان، یا فعالیت‌های ارزشمندشان مظلوم و بی‌نام و نشان مانده است و یا به هر دلیلی، نخواست‌اند مشهور شوند. کسانی بودند که مهارت خاصی داشتند، که سال‌ها برای آن، زمان گذاشته بودند، اما کسی از آنها، یادی نکرده و نامی نبرده بود. در میان همین افراد، کسانی بودند، که در ایام قرنطینه، سخت مشغول یادگیری و حتی آموزش مهارتشان بودند. حدیث نازنین، که به جز عکاسی و طراحی جواهرات، هنر خوب زیستن را به همراهان خود آموزش می‌داد.

نوشتن درباره‌ی این افراد گمنام، از نوشتن یک داستان، یا مصاحبه با سلبریتی‌هایی که افتخار هم‌صحبتی نمی‌دادند، برای من جذاب‌تر و آموزنده‌تر بود. گمان می‌برم این کتاب، در آینده مخاطب زیادی جذب نکند، اما در هر صورت، ممکن است یک نفر، شرح حال این افراد را بخواند و با هنر و مهارتشان آشنا شود و حتی شاید، تصمیم بگیرد یکی از این فعالیت‌ها را، انجام بدهد. خود من در طول نوشتن این کتاب، بارها دلم خواست نواختن موسیقی را بیاموزم، یا درباره سحابی و عجایب کهکشان‌ها بیشتر مطالعه کنم، یک تابلوی رنگ روغن نقاشی کنم و به دیوار اتاقم بزنم، همراه فرشته‌های گروه حرفه‌ای حدیث عکاسی کنم، دوست داشتم لذت گویندگی، در یک برنامه‌ی رادیویی را تجربه کنم، حتی تصمیم گرفتم، زبان انگلیسی را، به صورت جدی‌تری یاد بگیرم یا از فیزیک فراری نباشم، و در دنیای اعجاب‌انگیز آن غرق شوم. نوشتن این

کتاب، برای من، از نوشتن هر داستان یا رمان عاشقانه‌ای، لذت بخش‌تر بود و تجربه‌ای ارزشمند شد. امیدوارم، مخاطب این کتاب نیز، بتواند به اندازه‌ی من، با دنیای هنر، نوازندگی و موسیقی، پرستاری، نقاشی، عکاسی و طراحی جواهرات، فیزیک و زبان انگلیسی، گویندگی و اجرا و... ارتباط خوبی برقرار کند. باشد که مؤثر واقع شود.

زهرادانش

۹۹ / ۱ / ۳

www.ketab.ir